

تأثیر زبان فارسی در زبان عربی

بقلم آقای دکتر مهدی محقق

-۲-

در گفتار پیشین برخی از لغات فارسی را که در شعر عربی بکار رفته یاد آور شدیم. اینک بندگرمونه‌ای چند از شعر عربی که واژه‌های پارسی در آن استعمال شده می‌پردازیم :

جاحظ در کتاب البغلاء گوید: «... ویسکروا الديراجة علی صغار السمک» (۱) کلمه ذریاچه همان ذریاچه فارسی است که مصغر در ریامی باشد.

مقریزی در اغانة الامة گوید: «... ثم یحضرون الی الدیوان ویقومون للجهبذ عنهم ویثبت ذلک فی روزنامج الجهبذ» (۲) کلمه «روزنامج» معرب روزنامه است که در پهلوی «روچ نامک» بوده و در اشعار پارسی هم بکار رفته، ناصر خسرو گوید:

یکی روزنامه‌ست مرکارها را که آن را جهان دار دادار دارد (۳)

بدیع الزمان همدانی در یکی از رسائل خود گوید: «... فطعمنا عنده واخذنا دندان مزده» (۴) صاحب برهان قاطع گوید: دندان مزد نقد و جنسی را گویند که چون جمعی از فقرا و مساکین را مهمانی و ضیافت کنند بعد از خوردن طعام بدیشان دهند. این کلمه در بیت انوری هم دیده میشود:

زانکه هرگز بهیچ دندان مزد بر سر خوان آسمان نشست (۵)

(۱) جاحظ، البغلاء [دارالمعارف مصر] صفحه ۱۲۹

(۲) مقریزی، اغانة الامة بکشف الغمة [قاهره - ۱۹۵۷م] صفحه ۳۱

(۳) ناصر خسرو، دیوان اشعار [تهران - ۱۳۰۷ش] صفحه ۱۳۲

(۴) بدیع الزمان همدانی، رسائل [بیروت - ۱۹۲۱م] صفحه ۵۴

(۵) انوری، دیوان اشعار [جلد دوم تحت چاپ با اهتمام مدرس رضوی] صفحه ۵۵۹

حریری در مقامات خور گوید: «... یا جها بذة النقد و موابذة الحلل و العقد» (۱)
 کلمه جها بذه جمع جهبذ معرب کهبذ و موابذه جمع موبذ معرب موبذ است و فردوسی
 نیز این دو کلمه را با هم آورده است:

نباید همی کین درم خورده شد رد و موبذ و کهبذ آزرده شد (۲)
 برخی از نویسندگان عرب در ضمن بکار بردن لغات فارسی بذ کر معنی ریشه
 آن می برداختند چنانکه ثعالبی در یتیمه الدهر دو بیت زیر را از شاعری نقل می کند که
 کلمه « مهمان » را تشریح کرده است:

ما سمّت العجم الهمان مهمانا الا لاجلال ضیف کان من کانا

فاله اکبرهم والمان منزلهم و الضیف سیّدهم مالازم المانا (۳)
 نگارنده یتیمه الدهر [چاپ ۱۹۴۷ م قاهره] را که بتحقیق محمد محی الدین
 عبدالحمید صورت گرفته در دست دارد و در آنجا با اشتباه « الهمیان همیانالی لاجلال... »
 ضبط شده ولی بیت دوم از اشتباه مصون مانده. کلمه « مه » که جزء اول مهمان است و
 در پهلوی « مس » بوده در فارسی بصورت مهتر هم بکار رفته که در بیت فوق ترجمه
 با کبر شده و « مان » هم که بمنزل ترجمه شده و با کلمه ماندن هم ریشه است بهمین
 در اشعار فارسی دیده میشود، ناصر خسرو گفته: مطالعات فرنگی
 که او باشی همی بی خان و بی مان درو امروز خان گشتند و خاتون (۴)
 شاعر دیگری در شعر خود معنی فارسی کلمه « خجنده » که رانام محل است ذکر
 کرده است.

و لم ار بلدة بازاء شرق ولا غرب بانزه من خجنده

هی الغرا تعجب من راها وهی بالفارسیة « دل مزنده » (۵)

(۱) حریری، مقامات [قاهره - ۱۹۲۹ م] صفحه ۵۱

(۲) دکتر محمد معین، حواشی برهان قاطع

(۳) ثعالبی، یتیمه الدهر، جلد ۴ صفحه ۳۵۲

(۴) ناصر خسرو، دیوان اشعار، صفحه ۳۲۹

(۵) یاقوت حموی، معجم البلدان، ذیل کلمه خجنده.

مابه بسیاری از کلمات و تعبیرات بر خورد می کنیم که در فرهنگهای فارسی کمتر
 بچشم می خورد و در اشعار عربی و همچنین کتابهای لغات معرب دیده میشود مانند
 دو بیت زیر که از ناصر خسرو می باشد:

آنست خردمند که خوردنش خلنجست زانست که تویی خرد از کاسه خلنجی (۱)
 «کاسه خلنج» بصورت «قصاع الخلنج» (قصاع جمع قصعه معرب کاسه) در اشعار
 ابن قیس الرقیات که در مدح مصعب گفته است دیده میشود:

ان یعش مصعب فانا بخیر قد اتانا من عیشنا ما نرجی

بهب الالف والخیول ویسقی لبن البخت فی قصاع الخلنج (۲)

و بصورت «قدح الخلنج» در شعر فرزدق آمده است. (۳)

نیکو و ناخوشی و چنین باشد پالوده مزور بازاری (۴)

پالوده بازاری ظاهری فریبنده و باطنی ناگوار و ناخوش دارد و تعبیر بصورت
 «فالوزج السوق» در این بیت عربی دیده میشود:

کانه فی القميص یمشی فالوزج السوق فی رقاۃ

گذشته از لغات عادی که برخی از آن یاد شد لغاتی که نام اعیاد و جشنهای
 ایران است نیز وارد زبان عربی شده. متنبی شاعر عرب قصیده‌ای در مدح ابن العمید
 در تهنیت عید سروده که بدین مطلع آغاز میشود:

جاء نروزنا وانت مراده و ورت بالذی اراد زناده

در میان قصیده گوید: زبانش عربی و اندیشه اش فلسفی و اعیادش

پارسی است:

(۱) ناصر خسرو، دیوان اشعار، صفحه ۴۹۵

(۲) جوالیقی، المعرب من الکلام الاعجمی [قاهره - ۱۳۶۱ق] صفحه ۱۳۶

(۳) ابوحیان توحیدی، البصائر والنخائر [قاهره - ۱۹۵۳م] صفحه ۹۲

(۴) ناصر خسرو، دیوان اشعار ص. ۴۳۸

عربی لسانه فلسفی رایه فارسیه اعیاره (۱)

نوروز و مهرگان در ادبیات عرب بیش از همه بچشم می خورد. نوروز بصورت نیروز هم بکار رفته و مهرگان که نام مهر روز از مهر ماه (۱۶ مهر) است بصورت مهرجان معرب شده و حتی در معنی ریشه آن برخی اشتباه کرده اند چنانکه یاقوت حموی آن را به « فرح النفس » ترجمه کرده است (۲) و هم اکنون کلمه « مهرجان » در کشورهای عربی بمعنی مطلق جشن بکار میرود: مهرجان الالفی = جشن هزاره.

ابوطیب طاهری در بیت زیر از « یوم رام » نام می برد:

وانی و الموزن یوم رام لمختلفان فی هندی الغداة (۳)

روز رام روزیست و یکم از ماههای شمسی است که از روزهای فرخنده بشمار می آمده، فخرالدین گرگانی گوید:

چو روز رام شاهنشاه کشور بمی بنشست با گردان لشکر (۴)

ابوالعلاء معری در بیت زیر « آتش پارسیان در شب سده » را مشبه به

قرار داده:

وقد تفرست فیک الفهم ملتهباً من کل وجه کنار الفرس فی السندق (۵)

و برخی از عادات و رسوم نوروز ایرانی نیز در بلاد عرب جاری بوده از جمله آنکه در مصر هنگام نوروز مردی را از میان خود برمی گزیدند، صورتش را با آرد سفید کرده و جامه سرخ یا زردی بر او می پوشانند و برخی سوارش می کردند و او را « امیرالنوروز » می نامیدند. مردم گردا و جمع میشدند و بر یکدیگر آب می ریختند و مردمان وضعی بارای بیرون آمدن نداشتند و یاسبانان هم درین غوغا مداخله نمی کردند.

(۱) متنبی، دیوان اشعار با شرح عکبری، جلد ۱ صفحه ۲۹۷

(۲) یاقوت حموی، معجم البلدان، ذیل کلمه مهرجان قنق

(۳) تمالی، یتیمه الدهر: جلد ۴ صفحه ۷۲

(۴) فخرالدین گرگانی، ویس و رامین چاپ بروخیم صفحه ۱۴۸

(۵) ابوالعلاء معری، شرح التنویر علی سقط الزند، جلد ۱ صفحه ۲۱۰

زیرا «امیرالنوروز» موقتاً امیر بود (۶) و این امیرالنوروز بصورت میرنوروزی درین بیت حافظ دیده میشود:

سخن در پرده میگویم، چو گل از غنچه بیرون آی

که بیش از پنج روزی نیست حکم میرنوروزی (۱)

و نامهای ستارگان سیاره هفتگانه را پیارسی درین ابیات می بینیم:

لازات تبقی وترقی للعلا ابدا مادام للسبعة الافلاك احکام

مهر و ماه و کیوان و تیر معا وهرمس و اناهید و بهرام (۳)

مهر = شمس، ماه = قمر، کیوان = زحل، تیر = عطارد، هرمس (هرمزد،

اوزمزد) = مشتری، اناهید = زهره، بهرام = مریخ.

کلماتی که از زبان فارسی و یا زبان دیگری وارد زبان عربی شده اهل لغت و

نحومی گویند دارای «عجمه» است. در نحو عجمه بودن با سببی دیگر مانند «علمیت»

اگر جمع شود کلمه غیر منصرف می گردد و جرّ و تنوین نمی پذیرد بقول ابن مالک:

وَجَرَّ بِالْفَتْحَةِ مَا لَا يَنْصَرِفُ الْخ... و برای عجمه علاماتی ذکر کرده اند از آن جمله:

۱- یکی از پیشوایان علم لغت حکم بعجمی بودن کلمه کرده باشد.

۲- از اوزانی که در عربی برای ثلاثی و رباعی و خماسی تعیین شده خارج باشد

مانند «ابریسم»

۳- کلمه ای که با نون و راء شروع شده باشد مانند «نرجس»

۴- آخر آن دال و زاء باشد مانند «قهندز»

۵- صاد و جیم با هم جمع شده باشد مانند «صولجان» و «جص»

۶- جیم و قاف با هم جمع شده باشد مانند «منجنيق»

۷- خماسی یا رباعی باشد که از حروف زلاقت (باء راء فاء لام میم نون)

(۱) مقریزی، الخطط المقریبه، جلد ۱ صفحه ۲۶۷

(۲) حافظ، دیوان اشعار باهتمام معبد قزوینی و دکتر غنی صفحه ۳۷

(۳) مقریزی، الخطط المقریبه، جلد ۱ صفحه ۲۶۷

خالی باشد زیرا اگر عربی باشد باید یکی ازین حروف در آن موجود باشد مانند :
سفرجل ، قزعمل ، قرطعب ، جحمرش. (۱)

اینک بذکر نمونه‌های از کلمات معرب که از باب لغت ذکر کرده‌اند می‌پردازیم :

استبرق = استبره	جوزر = گوتر	ارجوان = ارغوان	خوردق = خورنگاه	فروانک = پروانه
اسوار = سوار	خردیق = خوردی	اهلیج = هلیله	فیشفارج = پیشپاره	فیک = پیچ
برق = بره	دست = دشت	برج = برده	فرند = فرند	پرنده = پرنده
باشق = باشه	دیباج = دیبا	بارجاه = بارگاه	فنجان = پنگان	کفشلیل = کفچلیز
بیزار = بازیار	دهقان = دهگان	بنفسج = بنفشه	قمنجر = کمانگر	درفس = درفش
بازق = باده	رزدق = رسته	بیدق = پیاده	قوهی = کوهی	زرجون = زرگون
جردق = کرده	زندیق = زندی	چس = گچ	قهنذر = کهن دژ	سرق = سره
چربز = گربز	سفسیر = سمسار	جوسق = گوشک	کلبه = کلبه	سرفین = سرگین
جوهر = گوهر	سازج = ساده	شاهدانج = شهدانه	لجام = لجام	سازج = سازج
جاموس = گاموش (= گاومیش)	شاهدانج = شهدانه	شاهدانج = شهدانه	مرج = مرج	سازج = سازج
	شاهدانج = شهدانه	شاهدانج = شهدانه	موزج = موزه	سازج = سازج
	شاهدانج = شهدانه	شاهدانج = شهدانه	نیزک = نیزه	سازج = سازج
	شاهدانج = شهدانه	شاهدانج = شهدانه	نرمق = نرمه	سازج = سازج
	شاهدانج = شهدانه	شاهدانج = شهدانه	یارق = یاره	سازج = سازج
	شاهدانج = شهدانه	شاهدانج = شهدانه		سازج = سازج

از مثالهایی که یاد شد بطور اجمال قاعده تعریب کلمات فارسی بدست می‌آید، زیرا کافهای پهلوی که در فارسی بصورت « های » غیر ملفوظ در آمده در عربی قاف شده مانند خندق که در پهلوی کندک بوده از مصدر کندن در فارسی هر چند خندق بسیار مشهور است ولی « کنده » هم بکار رفته، ناصر خسرو گوید :

این گورتو چنانکه رسول خدای گفت یاروضه بهشت است یا کنده‌سعیر (۲)

(۱) جلال‌الدین سیوطی ، الاقتراح [حیدرآباد] - ۱۳۵۹ ق صفحه ۱۳

(۲) ناصر خسرو ، دیوان اشعار ، صفحه ۱۵۷

که اشاره است بحدیث : انما القبر روضة من رياض الجنة او حفرة من حفر النار . (۱)

گاف (کاف فارسی) های پهلوی در عربی جیم شده مانند دیباج که در پهلوی دیباج بوده و در فارسی دیبا شده . و هم چنین دال بدال مانند سده که سذق شده و در پهلوی ستک بوده ، و چ بصاد مانند چوگان که صولجان شده و در پهلوی چوپیکان بوده ، و شین بسین مانند درفش که در فس و ابریشم ابریسم شده . و تاء بدال مانند رسته که رزدق شده و در پهلوی رستک بوده ، و پ بفاء مانند پرنده که فرندو پروانه که فروانک شده ، و کاف بقاف مانند خوردی که خردیق شده و در پهلوی خورتیک بوده .

علاماتی که برای عجمه ذکر شده و هم چنین قواعد تعریب که نمونه‌ای از آن اکنون یاد شد کلمت ندارد و بسیاری از کلمات عجمی هست که در تحت آن علامات قرار نمی‌گیرد و هم چنین معرب و از جهتی وارد شدن لغات زبان فارسی در زبان عربی محدود بزمان معینی نبوده بلکه همیشه در نتیجه ارتباط علمی و دینی و اقتصادی و سیاسی که میان ایرانیان و اعراب برقرار بسوره لغات و کلمات و هم چنین اصطلاحات و تعییرات زبان فارسی وارد زبان عربی شده که در کتب لغات معرب هم دیده نمیشود . اگر اینگونه کلمات و لغات از متون نظم و نثر دوره‌های مختلف گردآوری شود و در کتابی تدوین گردد چند کتاب دیگر نظیر المعرب جو الیقنی و شفاء الغلیل خفاجی بر کتب معربات افزوده میشود . برای نمونه از سه کتاب نام می‌بریم که مؤلف یکی در شام و دیگری در عراق و سومی در مصر بدینا آمده تا آشکار شود که نفوذ زبان فارسی منحصر بکشورهای مجاور ایران نبوده است این سه کتاب عبارتست از :

۱- کتاب الاعتبار تألیف أسامة بن منقذ که در سال ۵۸۴ هجری وفات یافته

(۱) سیوطی ، جامع صغیر ، جلد ۱ صفحه ۶۲ و مجلسی ، بحار الانوار ، جلد ۳

۲- الحوادث الجامعه و التجارب النافعه فی المائة السابعة تألیف ابن الفوطی که در سال ۷۲۳ وفات یافته .

۳- معید النعم و معید النقم تألیف تاج الدین عبدالوهاب سبکی متوفی در سال ۷۷۱. در جمله های زیر از کتاب الاعتبار [پر نیستون - ۱۹۳۰ م.] لغات پارسی دیده میشود :

صفحه ۱۳- «... و جعلت الفی دینار و نفقة لی و سرفسار»

صفحه ۳۶- «... و اذا طعنك سرهنك ای شیء، بکون ؟»

صفحه ۴۶- «... و هو لابس کز اغند و علی راسه خوزة»

صفحه ۴۹- «... قد سافر مع والدی الی اصبهان الی درگاه السلطان ملک شاه»

صفحه ۵۲- «... فجاءه خشت فضر به فی ذلك الموضع»

صفحه ۷۲- «... و قطع لحيته من حکمته فبقیت فی یدیه مثل البرجم»

کلمات سرفسار ، سرهنک ، کز اغند ، درگاه ، خشت ، پرچم در عبارات فوق پارسی است .

در جمله های زیر از کتاب الحوادث الجامعه [بغداد - ۱۳۵۱ ق] لغات پارسی دیده میشود :

صفحه ۳۶- «... و یصل نشاب الچرخ الیه»

صفحه ۷۷- «... و هی قباء اصلس و سرپوش»

صفحه ۱۹۴- «... و جمله من زرکش و مصاغ»

صفحه ۴۰۷- «... ثم نقل خازنا الی الکارخانه»

صفحه ۴۱۹- «... و شوی الخربندیه لحمه»

صفحه ۴۳۱- «... بعز الدین ایبک دزدار»

کلمات چرخ ، سرپوش ، زرکش ، کارخانه ، خربندیه ، دزدار ، در عبارات بالا فارسی می باشد .

در کتاب معید النعم و معید النقم [قاہرہ - ۱۹۴۷ م] که ازارباب حرف و صنایع گفتگو میشود به بسیاری از شغلها برمی خوریم که فارسی است مانند :

صفحه ۳۱- «المهمندار اسم لمن یقوم بامور قصار الملوك و رسلهم»

صفحة ۳۵ - « الطبردار وهو الذي يحمل السلاح بين يدي السلطان »

« - « الجو كاندار وهو الذي يحمل الجو كان »

« - « الجماداريه تتنوع في الملابس »

« - « امير شكار واليه امر الطيور والكلاب المعدة للصيد »

« - « امير آخور واليه امر الخيول والاصطبل »

کلمات مهمان دار ، تبردار ، چوگان دار ، جامه دار ، امیر شکار ، امیر آخور ،
(امیر عربی است) فارسی می باشد .

محمد بن حسن بن سباع بن صائغ که معروف به ابن الصائغ و ابن سباع می باشد
و از ادبا و شعرای قرن هشتم دمشق بشمار می آید در صنایع و حرف مختلف مهارتی
داشته و قصیده‌ای از و باقی مانده بنام «مفاتیح کنوز الودایع من رموز العلوم و الصنایع» (۱)
در این قصیده از صنعت و حرفت‌های گوناگون که بیشتر آنها نام فارسی دارند نام می برد
و حتی از آن نام‌ها مصدر و فعل ساخته است و برای نمونه برخی از آیات او نقل میشود:

فاما النرد والشطرنج کم لی فیهما دست	فبالبیدق کم قهقرت من رخ و کم شهت
و حلیمت نجاد السیف لما ان تجندرت	و بالمندیل و السکین و البند تشدوت
و بعد الرسم سدیت و زر کشت و حررت	فاما الخط و التصوير فی الحالین نبت
و فی العتابی المشهور اوضاعا تنوعت	وقد مروزت و انقت و فی اللجمة خالفت
و قبل الرقم خیمت و بالاقلام حقت	فناسبت و زهرت و وشیت و زر بفت
و کم فی سایر الاسواق بالمبتاع سمسرت	ولکنی مع التاجر یوما ما تو اطنت .

کلمات شهت ، تجندرت ، زر کشت ، مروزت ، زر بفت ، سمسرت که بصورت
فعل‌های متکلم و حده عربی بکار رفته است از کلمات شاه، چنددار (جند = گند) مروزی
زر بافت ، سمسار گرفته شده .

در مقاله گذشته مختصری از مضامین امثال و حکم فارسی که وارد زبان عربی

(۱) این قصیده در میان مجموعه خطی است متعلق بکتابخانه ملی فرهنگ که شماره

شده یاد کردیم، اکنون این نکته را یاد آور می شویم که اگر برخی از متون عربی مانند کتب جاحظ و ابن قتیبه و ابو حیان توحیدی تفحص و تجسس شود بسیاری از امثال و حکم پارسی بدست می آید.

جاحظ در کتاب المحاسن والاضداد نقل میکند که عبدالله بن طاهر چنین تویح کرد: «من سعی رعی ومن لزم المنام رأی الاحلام»، و این معنی از توقیعات انوشیروان گرفته شده که اومی گفت: «هر کی رود چرد و هر که خسبد خواب بیند» (۱) این مثل در فارسی هم دیده میشود، ناصر خسرو گفته:

در جهان دین بر اسب دل سفر بایدت کرد
گر همی خواهی چریدن مر تر ابا بد چمید
و نیز.

چمیدن بنیکیت باید که مرد
ز نیکی چرد چون بنیکی چمد (۲)
آقای مجتبی مینوی یاد آور شدند که ابو هلال نسکری در یکی از کتابهای خود نوشته است که مثل معروف عربی «من یسمع یخل» ازین مثل فارسی گرفته شده:
«هر کی شندمند» یعنی هر که بشنود می اندیشد.

نکته ای که ذکر آن درین جا خالی از فایده نیست این است که اهل لغت و صاحبان کتب امثال کلمه «یخل» را بفتح خاء و سکون لام (مضارع مجزوم یخال) ضبط کرده اند و میدانی در کتاب مجمع الامثال اینگونه تفسیر می کنند: «من یسمع اخبار الناس و معايبهم یقع فی نفسه علیهم مکروه» (۳).

ولی ابوالحسن عامری نیشابوری «یخل» بسکون خاء و ضم لام (مضارع مجزوم یخلو) ضبط کرده و چنین تفسیر می کند «من سمع باخبار الناس فسیصیر الی الخلو» (۴)

(۱) جاحظ. المحاسن والاضداد [قاومه - ۱۳۲۴ ق] صفحه ۱۰۹

(۲) ناصر خسرو، دیوان اشعار، صفحه ۹۴ و ۱۱۴

(۳) میدانی، مجمع الامثال چاپ تهران صفحه ۶۴۵

(۴) ابوالحسن عامری، السعادة والاسعاد فی السیره الانسانیة [ویسپادن - ۱۳۳۶ ش]

و این توجیه با اصل مثل تطبیق نمی‌کند و بیشتر این امثال و حکم که در متون عربی منسوب به «فُرس = پارسیان» است در اندرز نامه‌های پهلوی و متون کهن ایران دیده میشود و عین آن یا مثل آن هم در ادبیات فارسی موجود است و اینگونه امثال و حکم بیشتر با نوشیروان یا بوزرجمهر منسوب شده است. مثلاً ابوالمظفر بلخی گوید:

قال الحكيم الفارسي بزرجمهر ثمّ مزدک

لا تر ضین من الصديق بكيف انت ومرحبا بک

حتی تجرّب ما لديه لحاجة لما بدت لک

فاذا وجدت فعاله كمقاله فيه تمسک (۲)

و این همان مضمون مثل «يعرف الصديق عند الحاجة» است که سعدی گوید:

دوست آن باشد که گیرد دست دوست در پریشان حالی و در ماندگی
دوست آن نبود که در نعمت زند لاف یاری و برادر خواندگی

و جاحظ همین مثل را به لقمان حکیم منسوب داشته است. (۲)

باید توجه داشت که کتاب «کلیله و دمنه» که عبدالله بن مقفع از پهلوی عبری ترجمه کرد اثر مهمی در نقل اینگونه امثال و حکم داشت به حدی که آن کتاب سند معتبری از برای هند و عبرت بود. ابوحنیفه اسکافی گوید:

نکرد هرگز کس بر فریب و حیلت سود مگر کلیله و دمنه نخوانده بی ده بار (۳)
قفطی می نویسد که فضل بن سهل وزیر مأمون بیمار شده بود جبرئیل بن بختیشوع بدیدن او آمد و او قرانی در کنار داشت و بخواندن آن مشغول بود. جبرئیل پرسید چون بینی نامه ایزر؟ فضل پاسخ داد: خوش و چون کلیله و دمنه. (۴)

همین توجه زیاد با امثال و حکم ایرانی موجب این شده که مولانا بگوید

(۱) ثعالبی نیشابوری، یتممة الدرر، جلد ۴ صفحه ۳۵۱

(۲) جاحظ، ثلاث رسائل [لیدن - ۱۹۰۳] صفحه ۵۸

(۳) بیهقی، تاریخ [باهتمام دکتر غنی و دکتر فیاض] صفحه ۲۷۶

(۴) قفطی، تاریخ الحکما [لایپزیک - ۱۳۲۰] صفحه ۱۴۰

داستانهای کلیده و شاهنامه مغز ندارد و مقایسه آن با قصص قرآن عتو و سرکشی از خدا بشمار می آید .

اندر آید لیک چون افسانه‌ها پوست بنماید نه مغز دانه‌ها
شاهنامه یا کلیده پیش تو همچنان باشد که قرآن از عتو (۱)

امام فخر رازی در تفسیر خود اشاره بداستان « پشه و درخت » که از امثال ایرانی می باشد کرده است . و اما العجم فیدلّ علیه کتاب کلیده و دمنه و امثاله و فی بعضها : قالت البعوضة وقد وقعت علی نخلة عالیة و ارادت ان تطیر عنها ، یا هذه استمسکی افانی ارید ان اطیر . فقالت النخلة والله ما شعرت وقوعك فكيف اشعر بطیرانك « (۲)

و این همان داستانی می باشد که شیخ فریدالدین عطار نیشابوری بدینگونه بیان کرده است :

کرد روزی چند سارخکی قرار بر درختی بس قوی یعنی چنار
چون سفر را کرد آخر کار راست از چنار کوه پیکر عذر خواست
گفت زحمت دادمت بسیار من زحمتی ندهم دگر این بار من
مهر برداشت از زبان حالی چنار گفت خورد رایش ازین رنجه مدار
فارغم از آمدن وز رفتنت نیست جز بیپوده درهم گفتنت
زانکه گر چون تو در آید صد هزار یکدم با آن نباشد هیچ کار (۳)

گذشته از امثال و حکم برخی از مطالب دینی که در متون کهن ایرانی موجود بوده وارد زبان عربی شده است ، مثلاً در اخبار و احادیث اسلامی آمده که بامدادان خروس عرشی نوای سبوح قدوس رب الملائکة و الروح ربنا الرحمن لاله غیره ليقم المتهددون ، (۴) در میدهد و مؤمنان را برای نماز آگاه میسازد . المؤید فی الدین شیرازی گوید :

(۱) مولوی ، مثنوی [بمبئی - ۱۳۱۸] صفحه ۴۱۶

(۲) امام فخر رازی ، التفسیر الکبیر [استانبول - ۱۳۰۷ق] جلد ۱ صفحه ۳۵۱

(۳) شیخ فریدالدین عطار ، مصیبت نامه بکوشش دکتر نورانی وصال صفحه ۱۶۱

(۴) وائسی نعمان مغربی ، دعائم الاسلام [قاهره - ۱۹۵۱] جلد ۱ صفحه ۱۳۹

وَأَنَّ دِيكَ الْعَرْشِ زَوْشَانِ عَجِبَ قَدْ لَزِمَ السُّؤَالَ عَنْهُ وَوَجِبَ
و دابة ترصد الاوقات من قبل الاذان للملوة (۱)

ناصر خسرو نیز گوید :

سرد و تاریک شد ای پور سپیده دم دین خرد عرش هم اکنون بکنند بانگ نماز (۲)
وما در فرگرد ۱۸ و ندیدار می بینیم که از خروس عرش یاد شده که در سپیده دم
آواز بلند می نماید و می گوید: ای انسان برخیز نماز اش (اشم و هو و هشتم الخ) بجای آور
و بدبوها نفرین فرست . (۳)

هم چنین در اخبار آمده است که اعمال انسان در گور بصورت شخصی جلوه گر
می گردد و نیکو کاران را با صورت زیبا و زشت کاران را با چهره زشت استقبال می کند.
غزالی در احیاء العلوم درین باره گوید : « . . . ثم يأتيه آت حسن الوجه طيب
الريح حسن الثياب فيقول ابشر برحمة ربك وجنات فيها نعيم مقيم فيقول : بشرك الله
بخير من انت ؟ فيقول : انا عمك الصالح . (۴)

و درست عکس این عبارات را برای بد کرداران نقل کرده است و ما در کتاب
مینوی خرد که از متون پهلوی است می بینیم چنین آمده : « . . . ایش آن ی خویش
نیو کین کونشن ، پت کنیک کرب او پتیرک آیت ، و هچ هر کنیک پت گیهان
هو چیه تر و و به . و آن اهر و پ رو بان گو بیت کو تو کی هی هی کیم هر کرب چ کنیک ی هچ
تو هو چیه تر و و به پت گیتاه نی دیت ، پت بسخو پت و اچیت آن کنیک کرب کو من نی کنیک ،
بی کونشن نیوک تو هم یوان ی هو مینشن ی هو گو بشن ی هو کونشن ی هو دین ، (۵)
یعنی : کنش نیکن خویش به کنیز پیکر به پذیرد اش آید ، که از هر کنیز به
گیهان خوب چهر تر و به ، و روان اهر و پ (اشو ، باک) گوید تو که ای که هر گز من

(۱) المؤید فی الدین داعی الدعاء ، دیوان [قاہرہ - ۱۸۴۹ م] صفحہ ۲۰۳ .

(۲) ناصر خسرو ، دیوان ، صفحہ ۲۰۳

(۳) یوردادود ، یشتها [بمبئی - ۱۳۰۷ ش] جلد ۱ صفحہ ۲۱۵

(۴) غزالی ، احیاء العلوم [قاہرہ - مطبعة الاستقامة] جلد ۴ صفحہ ۴۹۹

(۵) E . W . West ، Mainyot - i - Khard [LONDON - 1871] P . 10

کنیزی از تو خوب چهره ترو به بگیتی ندیدم. پیاسخ بیوازد (= جواب گوید) آن کنیز
بیکر که من نه کنیز [م] بلکه کنش نیک توام [ای] جوان خوب منش خوب گویش
خوب کنش خوب دین .

وعکس این جملات برای روان ناپاک و بد کنش آمده است .

اگر عبارات غزالی با آنچه در مینوی خرد آمده با هم مقایسه شود ارتباط غیر
قابل انکاری آشکار می گردد و این ارتباط در سایر مسائل دینی مانند معراج و رجعت و
معاد و ظهور مصالح عادل بچشم می خورد و دامنه دادن باین مسائل ما را از بحث اصلی
که تأثیر زبان و ادبیات است دور می کند، آنچه که ذکر آن مهم می نماید نقل مضامین
اشعار فارسی در اشعار عربی می باشد. بسیاری از شاعران عرب مضامین شعر فارسی را
در شعر خود آورده اند که اصل شعر فارسی مفقود شده و اینک ما نمونه ای از آن را
یاد می کنیم .

عوفی در لباب الالباب هنگامیکه از منطقی رازی ابیات زیر را نقل می کند :

يك موی بدزدیدم از دوزلفت	چون زلف زدی ای صنم بشانه
چو نانش بسختی همی کشیدم	چون مور که گندم کشد بخانه
باموی بخانه شدم پدر گفت	منصور کدامست ازین دو گانه؟

گوید که صاحب بن عباد برای امتحان بدیع الزمان همدانی باو گفت تا این اشعار
را بتازی ترجمه کند او بی تامل گفت :

سرقت من طرته شعرة	خین غدا یمشطها بالمشاط
نم تدلجت بها مثقلا	تدلج النمل بحب الحنط
قال ابی من ولدی منکما	کلا کما یدخل سم الخياط (۱)

و هم وقتی که دو بیت زیر را از ابوشکور بلخی نقل می کند :

از دور بدیدار تو اندر نگرستم	مجروح شد آن چهره بر حسن و ملاحه
وز غمزه تو خسته شد آزرده دل من	وین حکم قضائست جراحه بجراحت

گوید که ابو الفتح بستی این ابیات را بتازی ترجمه کرده است :

رمیتک عن حکم القضاء بنظرة و مالی عن حکم القصاص مناص

فلما جرحت الخد منكم بقلتي جرحت فؤادی والجروح قصاص (۱)

ابو منصور ثعالبی هنگامیکه از ابو القاسم اسماعیل بن احمد الشجری یاد میکند

گوید از اشعار نغز او دو بیت زیر می باشد که از فارسی گرفته است

ان شئت تعلم فی الآداب منزلتی و اننی قد عدانی العزّ و النعم

فالطرف والسيف والاوهاق تشهدلی والعود والنرد والشطرنج والقلم (۲)

و اصل فارسی آن دو بیت زیر می باشد که آغا جی گفته است :

ای آنکه نداری خبری از هنر من

خواهی که بدانی که نیم نعمت پرورد

اسب آرو کمان آرو کمند آرو کتاب آرو

شعر و قلم و بربط و شطرنج و می و نرد (۳)

و همو وقتی که از ابو منصور بن ابی علی الکاتب نام میبرد گوید : وله شعر کتابی

کقوله فی ترجمة شعر فارسی حیث قال :

ليس كل الذي انتفضي من دواة قلمياً بالسغ العلى بالاداة

ان حمل العصا لغير بديع قلبها حية من المعجزات

فارسیته :

نه هر کوی قلم بر گرفت از دوا [ة] شفا کرد داند جهان را زدا

عصا بر گرفتن نه معجز بود همی ازدها کرد باید عصا (۴)

بیت دوم را رشید الدین وطواط در صنعت رد العجز علی الصدر آورده و تصریح

(۱) ماخذ قبل ، جلد ۲ صفحه ۲۱

(۲) ثعالبی ، تیسة الدهر ، جلد ۴ صفحه ۱۵۵

(۳) عوفی ، لباب الالباب ، جلد ۱ صفحه ۳۲

(۴) ثعالبی نیشابوری ، تیسة الیتیمه [تهران - ۱۳۵۳ق] جلد ۱ صفحه ۲۵

کرده که از غضائری رازی است. (۱)

هم چنین آنجا که از ابوالحسن احمد بن المومل نام میبرد گوید دو بیت از رودکی و دو بیت از معروفی را بر بی نقل کرده است؛ و له و قد نقل معناه من بیتین للروودکی وهما:

تصوّر الدنيا بعین الحجی لا بآلتی انت بهما تنظر
الدهر بحر فاتخذ زورقا من عمل الخیر به تعبیر
وله قد نقل معناه من بیتین للمعروفی وهما:

اذا لم تکن لی من لدنک مبرة و زال رجائی عن نوالک فی نفسی
فانت اذا مثلی انیس مصوّر فلم اعد الشیء المصوّر من جنسی (۲)
و در بسیاری از موارد هم نام گوینده فارسی را نیاورده و فقط با ذکر « . وله فی ترجمه فارسیه » بنقل شعر عربی که از فارسی ترجمه شده می پردازد. (۳)
در کتاب دمیة القصر با خرزنی نیز موارد متعددی یافت میشود که مضامین شعر عربی از شعر فارسی اقتباس شده است از آنجمله در ضمن شرح حال ابوالقاسم قشیری گوید او در معنی که متداول میان شاعران عجم و عرب است گفته:

ما خضابی بیاض شعری الآء علوم انسانی
حذرا ان یقال شیخ خلیع

ابو احمد تهامی بهمین مضمون چنین گفته است:

اقول و نور الشیب لاح بعارضی قد افترلی عن ناب اسود سالیخ

اشیبا و حاجات الشیاب کانها یجیش بهافی الصدر مرجل طابخ

وما کل حزنی للشیاب الذی هوی به الشیب عن طود به الانس شامخ

و ابوالحسن مروزی در قصیده ای این معنی را نیکو تر ادا کرده است:

(۱) رشیدالدین وطواط، حدائق السحر فی دقائق الشعر [تهران - ۱۳۰۸] صفحه ۱۹

(۲) تعالی نیشابوری، یتیمه الدهر، جلد ۴ صفحه ۱۴۸

(۳) رجوع شود بمقاله نگارنده در مجله راهنمای کتاب (شماره شهریور ۳۸) تحت

از خضاب من و از موی سیه کردن من
 غرضم زونه جوانیست بترسم که ز من
 گر همی رنج خوری بیش خور و رنج مبر
 خرد پیران جویند و نیابند دگر (۱)
 دو بیت فوق از کسایی مروزی است که در جلد دوم لباب الالباب صفحه ۳۷
 آمده است و در شرح حال ابو منصور عبدالله بن سعید خوانفی گوید: او مضامین فارسی
 را بعربی نقل می کرد، از آن جمله است:

لولا امتساکی بصدغیها علی عجل
 تعلقا بی اشتعال النار فی شمع
 حملت یوم النوی فی عبرتی غرقا
 فلا افک پیدا او تضرب العنقا
 با خرزی دو بیت عربی دیگر که مضمون فوق را دارا است ذکر کرده سپس
 گوید همه ازین بیت فارسی اقتباس شده:

در آویزم از وی چو آتش ز شمع جدا کردن از وی بکشتن توان (۲)
 در شرح حال شیخ ابو الحسن علی بن عبدالله العثماني گوید: او در نقل اشعار فارسی
 بعربی قوی داشت و بدین فن از اقران خود ممتاز بود.
 با خرزی دو بیت از فرخی را ذکر میکنند که ترجمه عربی آن از کتاب ساقط
 شده سپس گوید که او دو مورد زبیرا بعربی ترجمه کرده است:

تا پیربندی دو زلف بر عارض شست
 خوییت بمستی و بهشیاری هست
 صد پرده دریده گشت و صد توبه شکست
 هشیار نکوتری ندانم یا مست
 ترجمه آن:

مند قرصت الصدغ فوق عارض کالبدر
 نقضت الف توبه هتکت الف ستر
 حسنک باق حالة الـ صحو و حال السكر
 فی المسحو ابهی انت ام فی السكر لست ادری

☆☆☆

آنجا که نباید نه پدید می گوئی و آنجا که بیاید از زمین بروئی

(۱) باخرزی، دمیة القصر [حلب-۱۹۳۰م] صفحه ۱۹۴

(۲) مأخذ قبل، صفحه ۲۴۰

عاشق کشی و مراد عاشق جوئی
اینست خوشی و ظریفی و خوش خوئی
ترجمه آن :

تجرب فی وقت الحجاب فلا تری
و تصبی الموالی ثم تبغی مرادهم
در شرح حال ابو نصر البکارعی گوید : از او خواسته شد که دو بیت زیر را بعربی
ترجمه کند :

عاشق بکه شد می که چنین روز ر دست
گیرم که همی مشک بوی بو دادست
گوئی که چومن از صنمش پر در دست
این رنگ زعفرانی ز کجا آوردست؟
او حرف بحرف بدینگونه ترجمه کرد :

بمن شغف الراح مصفرة
هب المسک سوغها عرفه
تراها عراها الذی قد عرانی
فانی لها صبغة الزعفران (۲)
در شرح حال سید ابوطالب محمد بن احمد العلوی گوید :

روزی ابوابراهیم بن ابی سعد المقری باو گفت که این دو بیت فارسی را بعربی
ترجمه کند :

گفتی که برو برابرم چه نشینی
چون بفروشی بتا ستور زینی
اینک رفتم چرا چنین غمگینی
بر بسته بر آخرد گر کس بینی
او چنین ترجمه کرد :

وانت الذی ابعدتنی اذ رایتنی
اذا انت بعث الیوم مهراً لهزله
وها انازا غاد فمالک تحزن
تراه علی آری غیرک یسمن (۳)

و حتی برخی از شاعران یک مضمون را بدوزبان عربی و فارسی می سرودند از
جمله ابو جعفر امدادی است که قصائدی بعربی می سروده و بر همان وزن و قافیه بشعر
فارسی برمی گردانده است مانند :

(۱) مأخذ قبل ، صفحه ۲۰۲

(۲) « « ، صفحه ۲۶۱

(۳) « « ، صفحه ۲۹۶

عذیری من قدک الخیزرانی
فغان زان دورخ چون گل ارغوانی
و من وردتی خدک الار جوانی
وزان بر شده قامت خیزرانی
وهم چنین :

ألمّا بیدر الدجی فانظرا
الی صورة صورت للوری
یکی برمه چارده بگذرا
بروی نگارین او بنگرا (۱)
در همین کتاب دمیة القصر گذشته از مضامین فارسی لغات فارسی بسیاری را هم
بصورت معرّب در اشعار عربی می بینم و در برخی موارد شاعران کلمه فارسی معرّب را
با کلمه عربی نظیر آن قافیه کرده و یا آنکه جناس قرار داده اند ، مورد اول مانند :
دعنی اسر فی البلاد مبتغیا
فضل ثراء ان لسم یفر زانا
فبیدق النطم و هو احقر ما
فیه اذا سار صار فرزانا (۲)
در بیت اول (لم یفر = فعل جحد از و فریفر با کلمه زانا = زان + الف اطلاق)
پیوسته شده ولی در بیت دوم (فرزان + الف حالت نصبی) آورده شده و کلمه «فرزان»
معرّب «فرزین» است که مهره و زیر شطرنج است و بیدق معرّب پیاده می باشد و
سنائی گوید :

زین و مرکب ترا ، مرا بگذار علوم انسانی تا شوم زین پیادگی «فرزین» (۳)

مورد دوم مانند این بیت :
واطفی من شبابی جلّ نار
و انسانی مشیبی جلناره (۴)
در مصراع اول (جلّ = بسیار با کلمه نار = آتش) ترکیب شده ولی در مصراع
دوم کلمه «جلناره» معرّب گلنار (= گل + نار مخفف انار) فارسی می باشد که بمعنی

(۱) مأخذ قبل ، صفحه ۲۶۷ (دو بیت فارسی ازین نسخه ساقط شده لذا از نسخه

دیگری تکمیل گردید) .

(۲) « ، صفحه ۲۱۵

(۳) دکتر محمد معین ، حواشی برهان فاطم

(۴) دمیة القصر ، صفحه ۲۷۰

شکوفه و گل انار یا هر گل سرخ بزرگ صدفبرگ آمده است ، ناصر خسرو گوید :
 روی گلنار، چو بزداید قطره شب بلبل از گل بسلام و گلنار، آید (۱)
 تأثیر زبان فارسی در زبان عربی یکی دو مقاله ختم نمیشود، زیرا این تأثیر از
 جهات مختلف در زمان‌های مختلف صورت گرفته است و آنچه درین دو مقاله بیان
 شده مجملی از آن حدیث مفصل می‌باشد.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 رتال جامع علوم انسانی